چون یاران سخن مجنون بشنیدند که به او اعتبار نکردند

مسکین پدرش بماند در بند | رنجور دل از برای فرزند
با انجمنی بزرگ برخاست | کرد از همه روی کار درخواست



آراسته با جهان گروهی | میرفت به بهترین شکوهی

چون قبیله لیلی از آمدن پدر مجنون جهت خواستگاری لیلی آگاه شدند

ایشان را باعزاز و اکرام درآوردند و از کیفیت حال استفسار
نمودند چون مدعای سید عامری را معلوم کردند پدر لیلی دست
رد بر سینه خواست ایشان زد آتشی در دل سوخته آن جمع

کین گفته نهرفته از خویش است — مپسند تو فلک بکار خویش است
گرچه سخن آید از لب نیشم — بر آتش تیره کی نشینم
گر دوستی درین شمار است — دشمن کاهش صد هزار است
فرزند تو گرچه هست خوش نام — فرخ شود چو هست خودکام
چون عامریان سخن شنیدند — خر بار شدن دری ندیدند
نومید بجای خویش رفتند — هر یک بدیار خویش رفتند

چون عامریان از قبیله لیلی نومید باز گشتند پدر و دوا
دمساز گشتند گفتند علاج کار ما در رفتن کعبه خواهد آمد
پس آن قوم مجنون را به بیت الحرام درآوردند و بقدم صدق

در آن